

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در بررسی فرمایش مرحوم محقق خوئی (رحمه الله) است. ایشان در مقام فرق بین قواعد اصولی و فقهی فرمود در قواعد اصولی مسئله استنباط و در قواعد فقهی مسئله تطبیق مطرح است.

اشکال وارده بر کلام ایشان این است که برخی قواعد فقهی مانند قرعه اختصاص به شبهات موضوعیه ندارد و در شبهات حکمیه نیز جریان دارد.

کلام مرحوم شهید صدر (رحمه الله) و بررسی آن

مرحوم شهید صدر (رحمه الله) بر کلام مرحوم خوئی (رحمه الله) 2 اشکال دارند:

الف- اطلاق عنوان استنباط یا تطبیق بر قاعده، مبتنی بر طرح مسئله و کیفیت بیان آن است؛ مثلاً در مسئله امر به شیء مقتضی نهی از ضد، اگر بحث را روی اقتضاء بیاوریم، مسئله استنباط مطرح است؛ اما اگر بحث را روی اقتضاء نیاوریم و بحث از فساد عبادت منهی را مطرح کردیم و گفتیم آیا عبادتی که نهی دارد فاسد است یا خیر، مسئله تطبیق مطرح می شود. در نتیجه به نظر ایشان مایز حقیقی بین قواعد اصولی و قواعد فقهی، مسئله تطبیق و استنباط نیست.

در دفاع از مرحوم آقای خوئی (رحمه الله) می توان گفت عنوانی که در حال حاضر معروف و متعارف است، عنوان «اقتضاء» است. به بیان دیگر کیفیت معروفی که در بحث امر به شیء مطرح می شود، مسئله اقتضاء است یعنی در این بحث می گویند امر به شیء آیا مقتضی نهی از ضد است یا خیر؟ در مرحله بعد اگر گفتیم بین امر و نهی ملازمه وجود دارد، در کبری استنباط قرار می گیرد و بحث تطبیق مطرح نیست.

ب- برخی قواعد فقهی عنوان استنباط و برخی عنوان تطبیق دارند؛ مثلاً در فقه امر به شستن یا غسل، ارشاد به وجود نجاست در فلان محل است و فرقی بین این قاعده و ظهور صیغه امر وجود ندارد که یکی را قاعده اصولی و دیگری را قاعده فقهی می دانید؛ چون در هر دو مسئله ی استنباط وجود دارد.

این اشکال هم قابل جواب است به این بیان که در قاعده اصولی علاوه بر استنباط باید کلیت هم مطرح باشد؛ مثلاً ظهور صیغه امر در وجوب مشتمل بر عنوانی کل است که از ابتدا تا انتهای فقه، شامل عبادات و معاملات می شود. اما امر به شستن تنها

اختصاص به باب طهارت و نجاست دارد و کلیت ندارد.

لذا مرحوم محقق خوئی (رحمه‌الله) در کنار مسئله استنباط، کلی بودن را هم مطرح کردند و گفتند قواعد اصولی دائماً کلی و قواعد فقهی چون عنوان شبهه موضوعیه را دارد، دائماً جزئی است.

ادامه بررسی کلام مرحوم خوئی (رحمه‌الله)

تا اینجا سه اشکال از خودمان و دو اشکال از مرحوم شهید صدر (رحمه‌الله) نسبت به کلام مرحوم خوئی (رحمه‌الله) بیان کردیم. دو اشکال دیگر نسبت به کلام ایشان وجود دارد:

اشکال چهارم: استنباط و تطبیق تعبیر دیگری برای کلی و جزئی بودن است؛ لذا این فرق، فرق جدیدی نیست که در مقابل کلام مرحوم نائینی (رحمه‌الله) مطرح شود؛ چون استنباط یعنی این قاعده قاعده‌ای کلی است، اما تطبیق یعنی این قاعده جزئی است.

اشکال پنجم: این فرق مبتنی بر این است که حجت یا استنباط را حد وسط در برهان قرار بدهیم و از فرمایشات مرحوم آقای خوئی (رحمه‌الله) مجموعاً همین مطلب استفاده می‌شود؛ در حالی که اگر حجت را از لحاظ لغوی معنا کنیم باید بگوئیم، «ما یحتج به المولی علی العبد» که در این مسئله فرقی بین قاعده اصولی و فقهی وجود ندارد.

به بیان دیگر ایشان چون حجت و استنباط را حد وسط برای برهان قرار داده‌اند، لذا می‌گویند قواعد فقهیه حد وسط قرار نمی‌گیرند؛ چون مثلاً «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» بر بیع یا هبه فاسده تطبیق می‌شود؛ در حالیکه در این بحث نیاز نداریم شکل اول را درست کنیم.

کلام مرحوم اصفهانی (رحمه‌الله)

مرحوم محقق اصفهانی (رحمه‌الله) در مورد فرق بین مسائل اصولی و فقهی می‌فرماید شأن مسئله اصولی بحث از اصل حجّیت است. ضمن این که نباید حجت را منحصر در دلیلی که واقع را نشان می‌دهد قرار بدهیم بلکه باید معنای عامی برای آن فرض کنیم که حتی شامل منجزیت هم بشود یعنی بگوئیم حجّیت به معنای واسطه در اثبات واقع و یا واسطه در تنجز واقع است.

سپس می‌فرماید هر چند حجّیت را هم در خبر واحد و هم در قاعده ما یضمن استفاده می‌کنیم، ولی بین این دو تفاوت وجود دارد؛ به این بیان که در «الخبر الواحد حجّة»، خبر واحد را واسطه‌ی در اثبات واقع قرار داده و از این طریق به واقع می‌رسیم - مثال وساطت در تنجز بیشتر در اصول عملیه است -.

اما در فقه نمی‌گوئیم آیا قاعده ما یضمن حجّت است یا خیر - بلکه بحث از ثبوت و عدم ثبوت ضمان یا بحث از حکمی است که در واقع وجود دارد و این خبر می‌خواهد ما را به آن برساند - به عبارت دیگر بحث از خود حکم یا بحث از مفاد و معنای حجت منجزه و مسلمه‌ای مثل «الناس مسلطون علی اموالهم» یا «علی الید ما أخذت» است.

به بیان دیگر مرحوم محقق اصفهانی (رحمه‌الله) می‌فرماید در اصول بحث از حکم نمی‌کنیم بلکه بحث از وساطت این دلیل برای اثبات واقع یا تنجز واقع است. اما محور بحث در قواعد فقهیه روی حکم، بعد از فراغ از حجیت آن است؛ یعنی بعد از این که می‌گوئیم «علی الید» به برکت علم اصول که می‌گوید خبر واحد حجت است برای ما حجیت دارد، چه حکمی را دلالت دارد؛^[1]

صاحب منتقى الاصول (رحمه الله) کلامی در فرق بین قاعده اصولی و فقهی دارند که ریشه آن در کلام مرحوم اصفهانی (رحمه الله) است. ایشان می‌فرماید قاعده فقهیه نظر به واقع محتمل و حکم دارد؛ بخلاف مسئله اصولیه که در آن بحث از رفع تردید در مقام عمل است و کاری به حکم نداریم.

صاحب منتقى (رحمه الله) در ادامه می‌گوید بعضی قواعد فقهیه عنوان استنباط را دارد مانند قاعده «ما یضمن»؛ اما بیان این‌که این قاعده فقهی باشد این است که هر چند در «قاعده ما یضمن» استنباط وجود دارد ولی چون در این قاعده نظر به حکم هم وجود دارد، قاعده اصولی نیست چون در قاعده اصولی لازم است استنباط منتهی به حکم نشود. لذا فرقی که استادشان آقای خوئی (رحمه الله) ذکر کردند را قبول ندارند.

مرحوم آقای خوئی (رحمه الله) در مورد «لا ضرر» فرمود این قاعده همواره در موارد شخصی است لذا عنوان شبهه موضوعیه را دارد و قاعده فقهی است. اما صاحب منتقى (رحمه الله) در مورد «لا ضرر» و «لا حرج» می‌گوید اگر آن‌را در حکم کلی فرعی مثل نفی وجوب وضوی ضرری مطرح کردیم، قاعده فقهی است؛ ولی اگر این قاعده را در مسئله عدم وجوب فحص ضرری بردیم و گفتیم فحص مستلزم ضرر است، مسئله اصولی است. در نتیجه می‌فرماید امکان دارد مسئله‌ای از یک جهت قاعده فقهیه و از جهت دیگر قاعده اصولیه باشد.^[2]

اشکال کلام‌شان این است که وجوب و عدم وجوب الفحص، حکم من الاحکام، لذا «لا ضرر» قاعده فقهیه است.

ایشان سپس در مورد قاعده طهارت می‌گوید، از این قاعده حکم استفاده نمی‌شود چون قاعده طهارت می‌گوید مشکوک الطهارة محکوم به طهارت است و شارع نمی‌خواهد حکمی را برای او قرار بدهد.

در جواب از این اشکال می‌فرماید این گونه موارد را یا از راهی که مرحوم آخوند (رحمه الله) در کفایه ذکر کردند حل می‌کنیم و می‌گوئیم، چون قاعده طهارت اختصاص به بایی از ابواب فقهی دارد نمی‌تواند مسئله اصولیه باشد؛ یا از راهی که مرحوم آقای خوئی ذکر کردند حل می‌کنیم و می‌گوئیم، مسئله اصولیه مسئله‌ای نظری و قاعده طهارت امر واضح بدیهی است؛ لذا از علم اصول خارج است.

اشکال کلام‌شان این است که طبق بیان مرحوم اصفهانی (رحمه الله) باید بگوئیم قاعده فقهیه همان است که از آن حکم اعم از واقعی و ظاهری استفاده می‌شود و در نتیجه نیاز به این تکلفات نیست.

بیان نظریه مختار در فرق بین قواعد فقهی و اصولی

نظریه مختار در فرق بین قواعد اصولی و فقهی بیانی دقیق‌تر از فرقی است که مرحوم اصفهانی (رحمه الله) ذکر کردند که ایشان گفتند قواعد اصولیه عنوان وساطت در اثبات واقع یا تنجز را دارند و نظر به حکم ندارند؛ اما قواعد فقهیه دلالت بر خود حکم دارد. ولی ما می‌گوئیم چون مطرح شدن قواعد فقهیه، فقه است و علمی جدا از آن نیست؛ یعنی طبق مبنای معروف موضوع علم فقه، فعل مکلف است که حاوی مسائلی جزئی و کلی است لذا شامل قواعد فقهی هم می‌شود.

ولی قواعد اصولی ربطی به فعل مکلف ندارد که این فرق در کلمات مرحوم نائینی (رحمه الله) هم مطرح شده بود ولی این بیان فنی‌تر است؛ مثلاً در حجّیت ظهورات، حجّیت خبر واحد، حجّیت استصحاب و... به صورت مستقیم، به فعل مکلف نظری نداریم.

شاید کسی بگوید کلام شما با قاعده تسامح در ادله سنن نقض می‌شود. در جواب می‌گوئیم چه اشکالی دارد تسامح در ادله سنن قاعده فقهیه نباشد لذا نزد ما این قاعده مسلماً اصولی است و در فروع بحث حجیت خبر واحد باید از آن بحث شود، چون دلیل قطعی و محکم بر فقهی بودن آن وجود ندارد.

لذا مثلاً طبق مبنای آقای خوئی (رحمه‌الله) عنوان استنباط بر آن منطبق است و نه تطبیق یا روی مبنای نائینی (رحمه‌الله) کلی است و نه جزئی و یا روی روی مبنای مرحوم محقق اصفهانی (رحمه‌الله) هم جزء قواعد اصولی است.

در دوره قبل اصول، نظریه مختار ما فرقی بود که امام و به تبع ایشان مرحوم والد ما رضوان الله تعالی علیهما پذیرفتند بود. امام (رحمه‌الله) در تعریف اصول کلمه «آلی» را ذکر کرده و گفتند قواعد اصولی، قواعدی آلی، اما قواعد فقهی استقلالی است یا قواعد اصولی ما به ينظر اما قواعد فقهیه ما فيه ينظر است.

اگر روح این فرق به فرق مختار ما یا بیان مرحوم اصفهانی (رحمه‌الله) برگردد مانعی ندارد چون واضح است که موضوع در قواعد اصولی فعل مکلف نیست تا بخواهیم حکم آن را بیان کنیم ولی موضوع قواعد فقهیه فعل مکلف است لذا هیچ قاعده فقهیه‌ای را نداریم که موضوعش فعل مکلف نباشد.

ولی با قطع نظر از این مطلب، امکان دارد کسی در مقام اشکال بگوید قواعد فقهی هم آلی است یعنی قاعده «ما یضمن» وسیله‌ای برای رسیدن به عدم ضمان در هبه فاسده است؛ لذا این بیان دقیق نیست.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

[1] □ «فشأن المسائل الأصولية: البحث عن الحجية و لو بمعنى المنجزية. و شأن المسائل الفقهية: إثبات الحجّة على التكاليف المتعلقة بأفعال المكلفين، و توقف تحصيل الحجّة على الفراغ من الحجية في فن الأصول واضح...» نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قديم)، ج3، ص: 16.

[2] □ «و من هنا يظهر الفرق بين المسائل الأصولية و المسائل الفقهية فان الثانية ما يكون نظرها إلى المحتمل، بمعنى ان مفادها نفس الحكم المحتمل، و هي بذلك لا ترفع التردد، إذ نفس الحكم لا يرفع التردد و انما دليله يرفعه و هو مسألة أصولية، فمقام إحدهما يختلف عن مقام الأخرى، فالفرق بينهما حقيقي و ذاتي...» منتقى الأصول، ج1، ص: 30.